شکفتگی نشود سبز در چمن بیتو / با بنگ شمع خورد غوطه انجمن بیتو
عنان برق نسیم خزان و باد بهار / برفته است ز دست انچنانکه من بیتو
ز شبنم تو چمن بود تا نه بود چون گل / شده است برگ خزان دیده چمن بیتو
گل حضور وطن دیده است دیدن دوست / حضور دل بسفر رفت از وطن بیتو
بچشم شبنم این بوستان گل افتاده است / ز بس گریسته در عرصه چمن بیتو
ز ما توقع پیغام و نامه بیخبریست / گره فتاده بسر رشته سخن بیتو

بگیر پرده ز رخسار و لاله زار ببین / که کاسه کاسه خون میخورد چمن بیتو

ای دل گشاد کار خود از آن و این مجو / این قفل را کلید ز هر آستین مجو
روی دل از خسیس نهادان طلب مکن / از خار و خس ملایمت یاسمین مجو
حال دل گرفته بهر بیصر مگو بی بصر مگو / از دوزخی کلید بهشت برین مجو
زنبور کافرند سراسر ستارگان / زنهار ازین سیاه دلان انگبین مجو
خواهی که بر تو آتش سوزان شود بهشت / امداد چون خلیل ز روح الامین مجو
بشناس استخوان و طباشیر از هم / از صبح اولین نفس آتشین مجو
در هر کس آنچه هست همان از او طلب / لنگر ز آسمان حرکت از زمین
آرامش دل تو برون است از آب و گل / در آن آنچه کم از آستین مجو
شایستگی کلید چو بود قفل بسته / از سنگ آب بیجگر آتشین مجو
گم کرده تو از تو برون نیست زینهار / گاهی بر آسمان و گهی بر زمین مجو
از دست رعشه دار پریشان شود رقم / از دل رمیدگان سخن دلنشین مجو
از دیده میدهند خبر پاک دیدگان / کار گمان ز نرگس عین الیقین مجو
هرگز ز قفل قفل گشایش ندیده است / صائب گشایش از دل اندوهگین مجو

از اهل

از اهل حق اگر نظری یافتی بگو / بی خون دل اگر گهری یافتی بگو
در عالم یقین خبری نیست از خبر / تو از گمان اگر خبری یافتی بگو
از توتیای اهل نظر خاک مفلس است / زین توتیا اگر قدری یافتی بگو
از رشته وجود سر ما نیافتیم / ای موشکاف اگر تو سری یافتی بگو
ما در هوای صاف قمر را نیافتیم / تو زیر ابر اگر قمری یافتی بگو
جز نعل واژگونه درین دشت پر فریب / از راهبر اگر اثری یافتی بگو
در پرده حباب بجز بحر هیچ نیست / تو شوخ چشم اگر دگری یافتی بگو
آنانکه یافتند خبر بیخبر شدند / ای بیخبر اگر خبری یافتی بگو
ما از چمن به برگ خزان ساختیم / چون غنچه گر تو مشت دری یافتی
گم کرده ایم ما سر و پا در محیط عشق / زین بحر اگر تو پا و سری یافتی بگو
ای ذره در سراسر بازار کائنات / جز آفتاب دیده وری یافتی بگو
زین تیره خاکدان بخیابان باغ خلد / غیر از شکاف سینه دری یافتی
در حلقه وجود که گرداب فتنه است / جز چشم یار فتنه گری یافتی بگو
مرگست چاره زندگی ناگوار را / جز مرگ اگر تو چاره گری یافتی بگو
غیر از فکندن سپر اینجا سلاح نیست / تو غیر ازین اگر سپری یافتی بگو
جز حسرت و ندامت و افسوس بیشمار / از زندگی اگر ثمری یافتی بگو
غیر از دل گرامی دریاکشان عشق / در نه صدف اگر گهری یافتی بگو
سوگند میدهم بسر زلف خود ترا / کز من اگر شکسته تری یافتی بگو

این آن غزل که قاسم انوار گفته است / از سر کار اگر خبری یافتی بگو

شد رعشه پیری پر و بال طلب تو / یکجو نشد افسرده ز کافور تب تو

Copyright © King Saud University